

## تاریخچه نقدالشعر در ایران

قدیمترین برگه‌هایی که بوجود «شعور نقدی» در تاریخ شعر ایران دلالت میکنند قطعاً از قرن چهارم هجری فراتر نمی‌رود. گفتگو از شعر جدید ایران، یعنی ادبیات بعد از اسلام است زیرا آنچه از شعر قدیم و ادبیات قبل از اسلام بدست ما رسیده است چندان نیست که آثار و مبادی نقدالشعر ایران را در آن جستجو توان کرد. درباره آغاز شعر جدید نیز گفتگوها کرده‌اند و هنوز جای گفتگو هست. قدیمترین نمونه و شعر جدید ایران هر چه باشد محققاً ظهور نقدالشعر از قرن چهارم بالاتر نمی‌رود.

در اواخر این قرن بود که در شعر ایران اثر توجه بصنعت ظاهر گشت. نام بعضی از صنایع بدیع گویا برای اولین بار، در اشعار فرخی و عنصری ذکر میشود. همین اندازه توجه بصنایع لفظی از وجود یکنوع ذوق انتقادی حکایت میکند، اما آثار این درجه از نقد در کتب آن زمان بزحمت دیده میشود.

یکی از قدیمترین مواردی که این روح نقدی تجلی می‌کند، اشعار شاعران آن دوران است. همچشمی ورقابتی که در دربارها بین شاعران بود، آنان را بانتقاد آثار سكدیگر وادار میکرد. این امر بتدریج در ادبیات ایران سنتی گشت. طرح تاریخچه نقدالشعر، در ایران بدون اشاره باین نکته ناقص خواهد بود، زیرا این خود نوعی از نقدالشعر، اما نقدالشعری بدون قاعده و ترتیب بود. از جمله نمونه های قدیم اینگونه «نقد» میتوان اشعاری را ذکر کرد که فردوسی بعد از نقل ابیات دقیقی در شاهنامه می‌آورد و عقیده خود را درباره آن اشعار بیان می‌کند:

بماهی گراینده شد شبت من  
همه بیستها نادرست آمدم  
ببداند سخن گفتن نا بکار  
از آن به که ناساز خوانسی نهی  
مگوی و مکن رنج با تنت جفت  
مسیر دست زی نامه خسروان

چو این نامه افتاد در دست من  
نگه کردم این نظم سست آمدم  
من این زان نوشتم که تا شهریار  
دهان گر بماند ز خوردن تسهی  
سخن چون بدینگونه بایدت گفت  
چو طبعتم نباشد چسو آب روان

کاملترین و دقیقترین نمونه‌ای که از این نوع نقدالشعر میتوان بدست داد، معارضات عنصری و غضائری رازی می‌باشد. چنانکه از باب تذکره نوشته‌اند وقتی غضائری مزبور قصیده لامیه خود را بفزنین فرستاد، عطای بیسابقه سلطان، خشم و حسد عنصری را برانگیخت. وی در قصیده‌ای که بهمان وزن و قافیه سرود قصیده غضائری را سخت مورد انتقاد قرارداد و ایرادهائی بروی گرفت که بعضی از روی غیظ و عناد و غالباً وارد و بجا بود. غضائری بار دیگر قصیده‌ای بهمان وزن نظم کرد و بفزنین فرستاد. درین قصیده ایرادات و اعتراضات بملك الشعراء را با دلایل و شواهدی پاسخ گفت و رد کرد و حتی بر قصیده وی اعتراضهای تازه ایراد کرد و وی را سخت نکوهش نمود. شاید آنچه از باب

تذکره ، در ذیل این حکایت نقل کرده اند و عنصری را بفرو شستن دیوان غضائری متهم کرده اند افسانه ای مجعول بیش نباشد اما ارزش این سه قصیده از لحاظ تاریخ تقدالشعر در ایران قابل توجه بسیار است از اینرو ، ذکر قسمتی از آنها شاید برای خوانندگان این صحایف خالی از فایده نباشد . تمام این قصاید در دیوان عنصری و جلد اول مجمع الفصحا درج است . در اینجا قسمتی از قصیده اول غضائری و انتقادی که عنصری بر آن کرده ، و پاسخ غضائری نقل میگردد .

غضائری :

ملك فريب بخوانند و جادوى محتال  
که ز سرخ است این باشکسته سنگ و سفال  
مرا بهر دو جهان در صحیفه اعمال  
که در مسیح شنوم ز جمله جهال  
قیاس گيرو بتقدير سال بخش اموال ...

بس ای ملك که ازین شاعری و شعر ، مرا  
بس ای ملك که جهان را بشبیه افکندی  
بس ای ملك که دگر جای شعر شکر نماند  
بس ای ملك که من اندر تو آن همی شنوم  
بس ای ملك که ترا صد هزار سال بقاست

عنصری در قصیده خود اعتراض و انتقاد میکند :

که «بس» نشان ملالت بود ز کبر و دلال  
بجای رحمت ایزد خطاست لفظ ملال  
بدان کشان ز عطای تو خوب گشت احوال  
نرفت و هم نرود در تو حیلت محتال  
فریفته است بروزی مهیمن متعال  
فغان ز محنت و از رنج باید و احوال  
بهر دو گیتی در روزنامه اعمال  
اگر بگفتی خود چند یافتی اجلال  
کرانه گيرو بتقدیر سال بخش اموال  
نه جز گشادن ملك است فعل تو ز افعال  
که در مسیح ز جهال و جمله عدال  
که گفت وصف ترا در روایت جهال

«بس ای ملك» ز عطای تو خیره چون گویند؟  
نه بس بود که تو بر خلق رحمتی ز ایزد  
ملك فريب نهادند خویشتن را نام  
غلط کنند که هرگز ترا کسی نفریفت  
اگر فریفته باشد کسی بدادن چیز  
فغان کنند و ز جودت فغان نباید کرد  
نماند ، گوید ، از این بیش جای شکر مرا  
نگفته شکر چنین بیکرانه جاه گرفت  
ترا نصیحت کرده است کز کفایت جود  
نه بسته گشت ترا دخل کت نماند چیز  
همی بگوید کاندرا تو آن همی شنوم  
اگر خدای بخواهد ، نگفت و آن بقراست

غضائری در قصیده دوم خود پاسخ میدهد و این اعتراضات عنصری را رد میکند :  
که سورة الاعراف است و سورة الانفال  
که نقیضه بمانندند از شبیه و مثال  
فغان ز لهو و ز شادی بود نه از احوال  
که با سلامت باقی همو دهدش وصال  
فغان کنند چو از سرگذشت آب زلال  
همه کسی را درویشی است و رنج عیال  
چو حور خلد روان پیامبر و ابدال  
نه دل فریفتن نیکوان مشکین خال  
خبرش داد از آن قیل و قال و آن احوال ؟

غضائری در قصیده دوم خود پاسخ میدهد و این اعتراضات عنصری را رد میکند :  
هزار عیب نهادند نظم قرآن را  
که تعنت گفتند هست قول بشر  
اگر فغان کنم از بار شکر او نشگفت  
اگر بچشمه حیوان کسی غریق شود  
یقین شناسم کز آب چشمه حیوان  
بشر شکر نگه کن که رود کی گفته است  
بشر نیک فریید دل ملوک حکیم  
فرب خضم بود عیب شهریاران را  
نه کردگار ز جهال روزگار مسیح

چه سرزنش رسد اکنون مرا و شعر مرا ؟ اگر حکایت کردم ز اهل جهل و ضلال ...  
نمونه اینگونه نقد در تاریخ ادبیات ایران کم نیست . انوری خون دو دیوان را بر  
کردن معزی میدانده و سعدی بر ظهیر فاریابی اعتراض دارد که :

چه حاجت که نه کرسی آسمان      نهی زیر پای قزل ارسلان  
نظامی عروضی نقل میکند که سلطان خضر بن ابراهیم از ملوک آل خاقان ، وقتی  
از عمیق امیر الشعراء پرسید که شعر رشیدی را چون می بینی ؟ گفت شعری بغایت منقی و منقح  
اما قدری نمکش درمی باید نه بس روزگاری برآمد که رشیدی در رسید و خدمت کرد و  
خواست که بنشینند پادشاه او را پیش خواند و گفت امیر الشعراء را پرسیدم که شعر رشیدی  
چون است گفت نیک است اما بسی نمک است ... رشیدی خدمت کرد ... و بر بدیهه این  
قطعه بگفت :

شعر های مرا به بسی نمکی      عیب کردی ، روا بود ، شاید  
شعر من همچو شکر و شهد است      و ندرین دو ، نمک نسکو ناید  
شلم و باقلاست گفته تو      نمک ای قلبان ترا بایند

اینگونه نقد که از رقابت بین شاعران ناشی بود ، در دربار پادشاهان هند و روزگاری  
که سبک معروف بهندی در شعر فارسی رواج گرفته بود ، بیش از همیشه معمول گردید و  
شاعران خرده بین و نازک خیال آن روزگار با اینگونه اعتراضات و ایرادات سعی می کردند  
رقیبان خود را از میدان بدر کنند چنانکه شیدا از معاصران کلیم « بر یک قصیده حاجی -  
محمد جان قدسی از اول تا آخر اعتراض کرد و هر بیتش را جدا گانه جواب گفته است و آن  
مشهور است ... قدسی گفته :

عالم از ناله من بی تو چنان تنگ فضاست      که سینه از سر آتش تواند برخاست  
شیدا بعد از تمهید مقدمات فراوان در اعتراض میگوید :

ای سخن سنج هنرمند باندیشه بسنج      نقد هر حرف بیزاران خرد بی کم و کاست  
ناله در سینه هوائی است که بی قصد رود      چونکه از سینه هوا گیر شد از جنس هواست  
عالم از وی نشود تنگ و لیکن ز ملال      خلق عالم گر ازو تنگ نشینند بجاست  
خود گرفتم که جهان تنگ شد از ناله تو      که ز تنگی نظر از چشم نیارد برخاست  
نیست تر کبب دو مصراع بهم ربط پذیر      که سیاق سخن از هر دو باندیشه جداست  
تنگی عالم از ناله نه کیفیت اوست      که جهان تنگ ز اندوه شده بر دلهاست  
تنگی جا ز کجا تنگی اندوه کجا      بیشتر از تن و جان تفرقه ای هم پیداست  
باقی ابیات را بدین دستور قیاس باید کرد ..



بصوات نقد شاعران ، از نقد مؤلفان نام باید برد . مقصود از «مؤلفان» نویسندگان  
تذکره ها و کتب ادبی است . در میان این دسته کسانی بوده اند که در نقادی و شناسایی شعر  
ذوق سلیم داشته اند . بعضی نیز بر اثر مطالعه و تحقیق در باره مسائل انتقادی اجتهاد  
میکرده اند ، نکته ای که در باره عموم افراد این دسته صادق است آنستکه همه کم و بیش

مانند شاعران جز آراء شخصی و عقاید کلی چیز مهمی بیان نکرده‌اند و غالباً از بحث های لفظی تجاوز ننموده‌اند. معذک جانی که از تاریخ انتقاد شعر سخن در میان آید از ذکر نام آنها نباید خودداری کرد.

درواس ایندسته از «مؤلفان» نویسنده قابوسنامه را باید نام برد. امیر عنصرالمعالی کیکار بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، بحکم همین کتاب در طب و نجوم و موسیقی و شعرو انشاء و فنون سواری و سپاهی مهارت بسیار داشته است حکایت های لطیف اخلاقی که در طی چهل و چهار باب این کتاب آمده از ذوق شاداب و کاردیده این امیر هنرمند زیاری حکایت میکند. در باب سی و پنجم قابوسنامه، نویسنده رسم شاعری را بگیلان شاه فرزند خود می آموزد و حاصل تجارب علمی و عملی خود را درین باب با بیان شیوا و دلپذیری بیان می کند.

وقتی درباره ترکیب شعر سخن آغاز میکند میگوید: «ای پسر اگر شاعر باشی جهد کن تا سخن تو سهل ممتنع باشد و بهره‌یز از سخن غامض و بجزیی که تودانی و دیگری نداند که بشرح حاجت افتد مگوی که این شعر از بهر مردمان گویند نه از بهر خویش و بوزن و قافیت قناعت مکن و بی صناعتی و ترتیبی شعر مگوی که شعر راست ناخوش بود و صنعت و چربک باید که بود و غلفلی باید که بود اندر شعر «در زخمه و اندر صوت تامردم را خوش آید ...» باری نویسنده قابوسنامه خلاصه مطالب قدما و تجارب خود را در باره نقد الشعر در طی عبارات سهل و روان بیان میکند. میگوید و از اغراض شعر سخن میراند: «... و آن سخن که گوئی در شعر و در مدح و در غزل و در هجا و مرثیت و زهد داد آن در سخن بتمامی بده و هرگز سخن ناتمام مگوی و سخنی که اندر نثر نگویند تو اندر نظم مگوی که نثر چون رعیت است و نظم چون پادشاه آن چیز که رعیت را نشاید پادشاه را هم نشاید و غزل و ترانه آبدار گوی و در مدح قوی و دلیر و بلند همت باش و سزای هر کسی بدان و مدحی که گوئی در خور ممدوح گوی و آن کسی را که هرگز کار در میان نیست باشد مگوی که شمشیر تو شیر افکنند و بنیزه کوه بیستون برداری و بتیر موی بشکافی و آنکه هرگز بر خری ننشسته باشد اسب او را بدلدل و براق و رخش و شید بزماند مکن و بدان که هر کسی را چه باید گفت ...» عشق و علاقه ای که این امیر آزاده جهان دیده و کار افتاده بحقیقت دارد نقد او را قوی تر و صادقانه تر جلوه می دهد و به همین جهت فصل سی و پنجم قابوسنامه در بین متون نقد الشعر فارسی ارزش خاصی دارد.

بلافاصله پس از قابوسنامه از چهار مقاله نظامی عروضی باید سخن گفت. مقاله دوم این کتاب درباره شعر و شاعری بحث میکند. درین مقاله نویسنده نه فقط از ماهیت شعر و چگونگی شاعر و شعرا صحبت میکند بلکه احیاناً در طی حکایات عدیده نظرهای انتقادی خود را راجع بشعر شاعران نیز اظهار می کند. چنانکه وقتی قصیده «بوی جوی مولیان» را ذکر می کند و مطلع قصیده ای را که معزی در جواب آن سروده می آورد؛ آشکارا میگوید: «همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوت است ...» و جای دیگر وقتی درباره شاهنامه و فردوسی سخن می گوید مینویسد: «... و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را با آسمان علیین برد و در غدوبت بهاء معین رسانید و کدام طبع را

قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است ... من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم .

اما نقد تذکره نویسان از لباب الالباب نورالدین محمد عوفی آغاز می گردد . نقادی مبهم ، یکنواخت ، مجامله آمیز و عاری از دقت است . وی در طی عبارات مسجوع و متصنع درباره هر شاعری قضاوتی مشابه و مبهم ایراد می کند . عبارات او بین يك شاعر درجه اول و يك قافیه بند بی هنر تفاوت نمی گذارد . فی المثل درباره فیروز مشرقی که بیش از چند بیت از وی باقی نمانده است می نویسد : « فیروز که بر لشکر هنر فیروز بود و ضمیر او در ایراد شعر روشن چون روز ، اشعار او از قبله دزدیده خوش تر است و از نور در دیده پسندیده تر » و درباره ملک الشعراء عنصری میگوید : « عنصری عنصر جواهر هنر و جواهر عرض فضل بوده است مقدم شعراء عهد و پیشوا فضلی زمان ... بالاخره برای کسی که بخواهد عقیده عوفی را درباره هنر ایندو شاعر بداند معلوم نمی گردد که در وراه این تعارفات و مجاملات وی کدام يك ازین دو شاعر ، فیروز مشرقی و عنصری را مثلا ، ترجیح میداده است .

اما تذکره دولت سمرقندی با آنکه از لحاظ تحقیق و تاریخ ارزش زیادی ندارد ، از حیث نقد صریح تر و بی پرده تر بنظر میرسد ، قضاوت او گرچه بر موازین منطقی غالباً متکی نیست از جهت صراحت و شهامتی که بکار برده قابل توجه است فی المثل پس از ذکر قصه امیر نصیر ورودکی و نقل ابیاتی از قصیده « بوی جوی مولیان » می نویسد : « گویند امیر این قصیده بخاطر چنان ملایم افتاد که موزه درهای نا کرده سوار شد و عزیمت بخارا نمود و عقلا را این حالت بخاطر عجیب می نماید که این نظمی ساده و از صنایع و بدایع و متانت عاری چه اگر درین روزگار سخنوری مثل این سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند مستوجب انکار همگنان شود » و جای دیگر درباره فردوسی گوید : « ... در این بانصد سال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده را برای جواب شاهنامه نبود و اینحالت از شاعران هیچکس را مسلم نبوده و نیست و این معنی هدایت خدائی است در حق فردوسی . » از این ایام ببعد رفته رفته ، در قضاوتهایی که ادیبان درباره شعر و شاعران اظهار می کنند صراحت و شهامت بیشتری مشهود میگردد .

در تذکره هائی که بعد از قرن دهم نوشته شده ، نقدهای صریح ، اما نه چندان دقیق فراوان است . معلوم است که مردم بتدریج از تکرار آن سجع بازیهای بیمزه و یکنواخت ملول گشته و عشق و احتیاج تازه ای بشناختن قدرو پایه واقعی شاعران احساس می کرده اند شاید رواج بازار لفاظی و قافیه بردازی ، در آن عصر که دوره انحطاط شعر آغاز میگردد ، در ایجاد این دوره نقادی مؤثر باشد . زیرا وقتی شعر در بیخ و خم تقلید و انحطاط فرو میماند هر قافیه بند بیهنری بدعوی شاعری لب میگشاید و ذوق نارسای عوام را که بین تقلید و ابتکار تفاوت نمی گذارد مفتون و منحرف میکند . این وضع ناچار ظهور منتقد گستاخ و بی پروا ایجاد میکند . ازین رو عجیب نیست که درین دوره کسانی با صراحت و وضوح در نیک و بد اشعار سخن بگویند .